



بیستمین سال تاسیس
پژوهشگاه دانش‌های بنیادی
۱۳۶۸-۱۳۸۸

پژوهشگاه و بیست سال آینده‌اش: کاسب علم یا موتور تولید علم



رضا منصورى*

پایگاه اصلی دانش‌های بنیادی در ایران بماند. دوم این‌که ایران امروز، ایران بیست سال پیش نیست؛ ایرانی است که گام‌هایی مثال‌زدنی در آموزش علوم برداشته است؛ تلاش‌های فراوان برای پیوند میان علم، فناوری، و اقتصاد کرده است؛ در میان کشورهای جهان سوم و نیز جهان اسلام به عنوان قدرتی علمی سر برآورده و دوباره پس از سی سال جزو چند کشور برتر جهان سوم و نیز هم‌اکنون جزو بیست قدرت اقتصادی دنیا شده است. سوم این‌که شواهد حکایت از این دارند که قرن کنونی میلادی و قرن پانزدهم هجری شمسی قرن مطرح‌شدن کشورهای اسلامی و به‌پاخاستن مجدد آنها خواهد بود، و در این میان انتظار می‌رود ایران نقشی تعیین‌کننده، چه به لحاظ علمی و فناوری، و چه به لحاظ راهبردی برعهده بگیرد. اما این نقش ایفا نخواهد شد، مگر آن‌که ایران در علم و فناوری نوین جهش‌هایی بلندتر از گذشته داشته باشد، رشدی جهش‌یافته و پایدار و نه کاذب و مبتنی بر شعار! اینها دلیل‌های کافی برای این است که پژوهشگاه باید در چارچوب این تحولات راهبردی چشم‌انداز خود را روشن کند، در غیر این صورت نهادی خواهد شد که بادهای سیاسی بیرونی از یک طرف و نظره‌های تنگ‌درونی از طرف دیگر آن را به هر طرف خواهد کشاند.

پژوهشگاه باید تکلیف خود را با علم، به معنی مدرن آن، روشن کند، و نیز جایگاه خود را در ایران مشخص کند. شرایطی که در بالا ذکر کردم ایجاب می‌کند پژوهشگاه آینده‌ای برای خود ترسیم کند که به همه‌ی جنبه‌های علوم بنیادی، متناسب با شرایط و امکانات، بپردازد و بداند که توقف در چارچوب چند عرصه‌ی نظری مترادف با مرگ تدریجی آن خواهد بود. توجه داشته

آینده‌نگری در فرهنگ ما سابقه‌ای نداشته است. قرار بوده است «غم فردا» نخوریم، جز در مورد آنچه به عافیت‌طلبی مذهبی ما برمی‌گردد. اما، دنیای پیچیده‌ی کنونی مجبورمان کرده است، یا خواهد کرد، که به جمع آینده‌نگران بپیوندم.

پژوهشگاه دانش‌های بنیادی، بیست سال پیش، در شرایطی کاملاً متفاوت با امروز ایران، با انگیزه‌ای آینده‌نگرانه، اما با تصویری مبهم از علم نوین، پایه‌گذاری شد، و کمابیش یکه‌وتنها به علوم پایه‌ی نظری پرداخت، که بخش بسیار کوچکی از علوم طبیعی نوین است. اشتغال پژوهشگاه به فیزیک تجربی، هنوز در مرحله‌ی جنینی است و نمی‌توان آن را در ایران شاخص دانست. تحول در علوم شناختی هم در ابتدای راه است و باید آن را در چارچوب آینده‌ی بیست‌ساله دید. پس بدیهی است که روال علمی، روال پشتیبانی اداری، و نیز روال مدیریتی جاافتاده در این پژوهشگاه در چارچوب تنگ علوم نظری دیده شود و پیاده شده باشد؛ البته دستاورد علمی مرکز در همین چارچوب تنگ هم مثال‌زدنی است. اما آینده نمی‌تواند مانند گذشته باشد، به‌خصوص اگر قرار باشد «اصل درخشان بودن در علم» مانند گذشته راهنما باشد.

چند دلیل برای تفاوت میان بیست سال گذشته و بیست سال آینده هست. یکم این‌که این پژوهشگاه تنها پژوهشگاه علوم بنیادی در ایران است که در گذشته به خوبی اداره شده است و از آن انتظار می‌رود همچنان

* پژوهشکده‌ی نجوم و طرح‌رصدخانه‌ی ملی ایران، پژوهشگاه دانش‌های بنیادی

شاخص‌های دیگری برای سنجش «درخشان بودن» لازم است که از تصور ما از علم نوین، دست‌کم آن اندازه که فرهنگ ما پذیرای آن است، به دست خواهد آمد. پژوهشگاه باید بپذیرد که باید برای ایران و علوم پایه‌ی ایران فکر کند و آینده‌نگری کند؛ با فعالیت‌های خود علم را برای ایران تعریف کند؛ مدیریت علم را، که بخش جدایی‌ناپذیر و پرحجم آن تجربه و آزمایش است، بیاموزد و بیاموزاند؛ و به نقش اقتصاد و جامعه به معنی عام آن در توسعه‌ی علوم بنیادی توجه کند.

فرهنگ غالب ما ایرانیان کسب علم را ملکه‌ی ذهنی مطلوب خود می‌داند. این ملکه‌ی ذهنی، هر تفسیری که داشته باشد و هر منشأ فرهنگی که داشته باشد، تالی فاسد دردناکی دارد که ایرانیان را همواره جیره‌خوار علمی تولیدکنندگان علم می‌کند: کاسب علم نه تولیدکننده‌ی علم، پیرو نه خلاق! پژوهشگاه می‌تواند این ملکه‌ی ذهنی را تغییر دهد و خلاقیت در تولید علم را به جای آن بنشانند. این کاری است کارستان. برای درک بهتر از این چرخش بینش و تبعات آن توصیه می‌کنم محض نمونه به تحولات دهه‌ی شصت میلادی قرن گذشته در ایالات متحده نگاه کنید.* این چرخش بینش چیست؟ نقش پژوهشگاه کدام است؟ برنامه‌ی راهبردی بیست‌ساله‌ی پژوهشگاه چه تأثیری بر امور روزانه‌ی اداری و پژوهشی خواهد داشت؟ این برنامه چه تأثیری بر معماری ساختمان‌ها و فضای پژوهشگاه خواهد داشت؟ انگیزه‌مندان و آینده‌نگران ما چه می‌گویند؟ آیا پژوهشگاه می‌تواند فقط با تکیه بر افتخارات بیست سال گذشته‌ی خود آینده را ترسیم کند؟ اینها پرسش‌هایی است که به نظر می‌رسد هنوز درست طرح نشده‌اند تا پاسخی درخور داشته باشند!

پانوش

* جان مارکاف، ماجرای پشت پرده: چگونه نهضت ضد فرهنگ دهه‌ی شصت به شکل‌گیری صنعت رایانه‌های شخصی انجامید، ترجمه‌ی ابراهیم نقیب‌زاده مشایخ، انتشارات انفورماتیک ایران، بهار ۱۳۸۹.

باشیم که دانشگاه‌های ما در گذشته در بهترین شرایط آموزشگاه‌هایی بزرگ بوده‌اند برای آموزش علوم، نه حتی برای کسب علم! گرچه در دهه‌ی اخیر کسب علم، و مشق علم، در دانشگاه‌ها شروع شده است، اما زمانی بسیار طولانی می‌طلبد که این بدنه‌ی فربه‌ی دانشگاهی بتواند تعریف جدیدی از خودش بدهد و آرام پوست بیاندازد. پوست‌اندازی در پژوهشگاه راحت‌تر و شدنی‌تر است. به سختی بتوان گفت پژوهشگاه به مرحله‌ی تولید علم رسیده و نهادی مولد علم شده است. اما قطعاً می‌شود گفت که آموزشگاه هم نبوده است، گرچه فشارهای سنگینی همواره از درون و بیرون بر آن وارد شده که به آموزشگاه تبدیل شود، همان‌گونه که در مورد دانشگاه علوم پایه‌ی زنجان اتفاق افتاد.

پژوهشگاه از طریق پژوهش کسب علم کرده است، و کوشیده است که در این جهت درخشان باشد. می‌دانیم که هیچ گزاره‌ای مطلق نیست، پس بدانیم که گرچه از این ادعاهای خودم دفاع می‌کنم، اما هم دانشگاه‌ها و هم این پژوهشگاه در مواردی هم مولد علم بوده‌اند، و تنها «مشق» نکرده‌اند. آنچه تعیین‌کننده است جهت اصلی فعالیت‌هاست و آن هم در مقایسه با مولدهای علم در دنیای پیشرفته، تکلیف چیست؟

پژوهشگاه چند طرح ملی در اختیار دارد. رصدخانه‌ی ملی در بازه‌ی ۵ساله، شتابگر ملی در بازه‌ی پانزده‌ساله، تجهیزات و آزمایشگاه‌های علوم شناختی در چند سال آینده. طرح‌های تورین (گرید) و ابررایانه نیز در چند سال آینده تصویر مرکز را متحول خواهند کرد و طعمی از جامعیت علوم نوین را به کشور خواهند چشانند. این طعم را نمی‌توان با تعداد مقاله‌های آی‌اس‌آی چشید! اما اجتماع علمی بین‌المللی آن را درک خواهد کرد و آن‌گاه برای ایران و علم آن حساب دیگری باز خواهد کرد. پژوهشگاه باید خود را برای تحقق این طرح‌ها آماده کند، چه به لحاظ ذهنی که سخت‌ترین بخش آن است، و چه به لحاظ مدیریتی و پشتیبانی علمی. این آمادگی یعنی که لازم است پژوهشگاه برای آینده‌ی بیست‌ساله‌ی خود «تأمل» کند، گرچه این تأمل می‌بایست چند سال پیش شروع می‌شد!

درخشان بودن پژوهشگاه را دیگر نمی‌توان با تعداد مقالات آن سنجید.